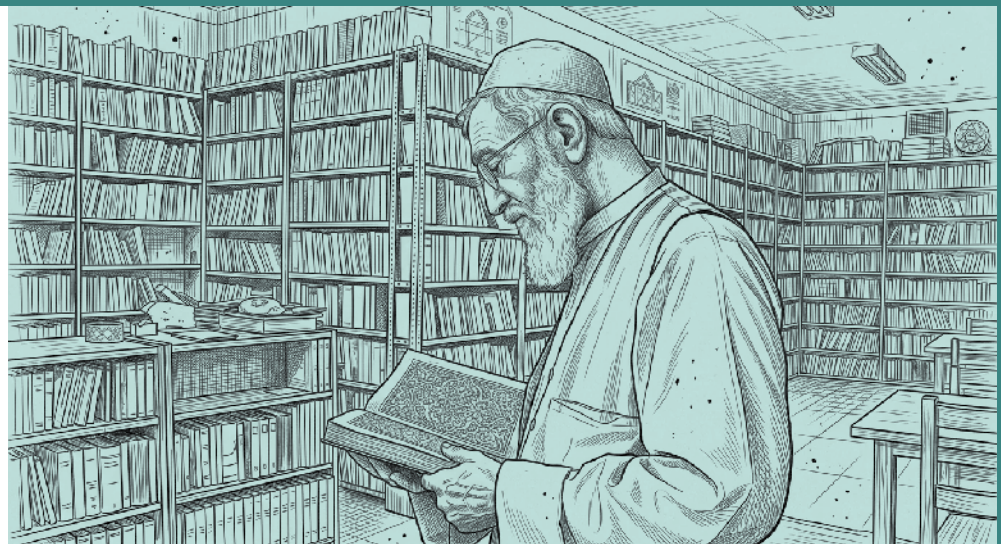


معلمی برای ایران | روشی برای کشف حقیقت | آنچه پاپ باید می گفت | پای لانچر | روش «اغراق» در جنگ شناختی
شیخ مفید در بازار هزار رنگ شبهات | از اشغال نظامی تا تسلط شناختی | از طیس ۱۳۵۹ تا اصفهان ۱۴۰۵

معلمی برای ایران

استکبارستیزی هرگز به معنای انزوا و قطع ارتباط با جهان نبود، بلکه به معنای نفی سلطه پذیری و رد فرمانبرداری از نظام های زورگو معنا می شد. ایشان به نسل جوان می آموخت که عزت ملی بدون نه گفتن به زورگویان تحقق نمی یابد و هرگونه پیشرفت واقعی، وقتی حاصل می شود که ملت بر پایه استقلال خود بایستد. از نگاه ایشان، عقب نشینی در برابر استکبار نه تنها امنیت نمی آورد، بلکه طمع دشمنان را بیشتر می کند و جامعه را از پویایی بازمی دارد. این آموزه، بخش جدایی ناپذیر از جامعه مقاوم بود؛ جامعه ای که ستون فقراتش را عزت و استقلال تشکیل می دهد.

نگاه رهبر شهید به جوانان و فرصت ها همواره خوش بینانه و تحرک بخش بود. حاصل ۳۷ سال معلمی ایشان، تربیت نسلی بود که خود مستقلاً به تحلیل مسائل بین المللی، پیشرفت های علمی (مانند انرژی هسته ای و فناوری های نوین) و حفظ استقلال کشور پرداخت. ایشان با تکیه بر جامعه مقاوم (که هویت خود را در برابر استکبار حفظ کرد) و سرمایه انسانی پویا (که مرزهای دانش را درنوردید)، الگویی از پیشرفت بومی و درون زا برای ایران ترسیم کرد؛ الگویی که نگاه به ایران را نه یک موزه، که یک کارگاه همیشه فعال نشان می داد؛ کارگاهی که معلم شهیدش، روحیه ما می توانیم را در نسل ها زنده نگه داشت.



بی ثمر می دانست. در کنار تربیت نیروی انسانی، رهبر شهید به پویایی اقتصادی نیز توجه داشت و سیاست های اقتصاد مقاومتی را ترسیم کرد. به باور ایشان، آفت عقب ماندگی عدم شناخت کافی از توانمندی های داخلی بود. از منظر ایشان، فشارهای بیرونی نه مانع، که دلیل تحرک بیشتر بود و راه برون رفت را ایمان، اخلاص و کار جهادی معرفی کرد.

اما رکن اساسی دیگر در معلمی ایشان، استکبارستیزی بود. رهبر شهید، استکبار را نه یک دولت یا کشور خاص، که یک نظام سلطه جهانی تعریف می کرد که همواره در تلاش است اراده ملت های مستقل را به انقیاد خود درآورد. ایشان معتقد بود رمز بقا و پیشرفت ایران در گرو ایستادگی در برابر زیاده خواهی های قدرت های سلطه گراست. این

نمی ریخت و این مقاوم بودن، تنها ایستادگی نظامی نبود، بلکه به معنای پایداری اقتصادی و تولیدی نیز به شمار می رفت.

رهبر شهید به عنوان یک معلم، افزون بر دعوت مردم به کار و تلاش، ابزار این حرکت یعنی سرمایه انسانی توانمند را نیز تعریف کرد. ایشان از مدیران اجرایی می خواست به سراغ مردم بروند و مشکلات را از نزدیک لمس کنند، چرا که مدیریت بدون تماس با بدنه جامعه را لغزنده و انحرافی می دانست. شاخصه برجسته مکتب تربیتی ایشان، تربیت نسلی از مدیران کارآمد و متعهد بود. ایشان با تأکید بر انتخاب جوانان پرهیزگار و بانگیزه، افق تمدن سازی را دنبال می کرد. یکی از وجوه بارز این معلمی، تلفیق دانش و عمل بود؛ ایشان کار را جهاد و دانش را بال پرواز معرفی می کرد و دانش بی عمل را

در منظومه فکری رهبر شهید انقلاب اسلامی، مفهوم معلمی هرگز به کلاس درس و انتقال دانش نظری محدود نبود. ایشان در طول ۳۷ سال زعامت خود، ایران را نه یک پادگان ساکن، که کارگاهی پرتلاش برای پیشرفت تصویر کرد؛ کارگاهی که معلم آن می بایست نسلی هم مقاوم و هم روبرو آینده تربیت کند. از نگاه ایشان، جامعه زنده و پویا اگرچه ریشه در تاریخ و باورهای خود داشت، اما هرگز دچار ایستایی و سکون نشد.

ایشان با تأکید بر فرصت های عظیم و منابع وسیع کشور، معتقد بود که این امکانات همراه با نیروی انسانی جوان و کارآمد، باید برای پیشرفت به کار گرفته شود. این نگاه نشان می داد که ایشان ستون فقرات جامعه ایران را استوار می دانست؛ جامعه ای که در برابر طوفان ها فرو

روشی برای کشف حقیقت

نگاهی به روش‌شناسی مناظرات امام رضا علیه السلام

مناظره، آن هنگام که از سر اخلاص و برای دستیابی به حقیقت باشد، نه ستیزه‌ای لفظی که هنری مقدس و علمی است. این هنر در سیره امام رضا علیه السلام به درجه‌ای از کمال رسید که نه تنها محافل علمی عصر خویش را تحت تأثیر قرار داد، بلکه الگویی ماندگار برای تمامی اعصار شد.

دوران حیات هشتمین امام شیعیان، که با خلافت مأمون عباسی مقارن بود، عصر طلایی جریان‌های فکری متکثر و گاه متضاد در جهان اسلام به شمار می‌رفت. مأمون، از سویی به قصد بهره‌برداری سیاسی و از سویی دیگر به سبب علاقه به دانش و فلسفه، مجلس‌های مناظره را با حضور متکلمان، فیلسوفان و رهبران ادیان مختلف ترتیب می‌داد. در این میان،

حضور امام رضا علیه السلام در این محافل، اگرچه اجباری و توأم با اغراض سیاسی بود؛ اما فرصتی تاریخی را پدید آورد تا حقیقت در ترازوی عقل و برهان سنجیده شود.

چیستی و ویژگی‌های روش مناظره رضوی

مناظره امام رضا علیه السلام در واپسین تحلیل، یک «گفت‌وگو تمدن‌ساز» بود. امام توانست با محوریت

«امامت» به عنوان دال مرکزی، نشانه‌هایی همچون عصمت اهل بیت و مشروعیت نبوی را حول محور خود فصل‌بندی کرده و گفت‌وگویی رقیب در برابر هژمونی عباسیان پدید آورد. روش ایشان نه طرد که «اقناع» بود؛ نه تحمیل که «تفاهم» بود. برای درک عمق این روش، باید مؤلفه‌های آن را در دو سطح محتوا و اخلاق واکاوی کرد.

۱. روش‌شناسی محتوایی: از عقل تا نقل

امام رضا علیه السلام در عرصه محتوا، استاد تمام عیار «جدال احسن» قرآنی بود. نخستین و برجسته‌ترین ویژگی مناظرات ایشان، توجه به سطح دانش و درک مخاطب بود. امام هرگز حقیقتی را فراتر از ظرفیت فکری طرف مقابل ارائه نمی‌کرد.

تکیه بر عقل و برهان

ایشان مناظره را با ادله عقلی و منطقی آغاز می‌کرد و از مقدمات مورد قبول خصم برای اثبات مدعای خود بهره می‌برد. این همان «طریق جدلی» است که در منطق ارسطویی به «برهان لمی» نزدیک می‌شود. برای نمونه، در مناظره با جاثلیق، رهبر مسیحیان، ابتدا از او درباره تناقضات موجود در انجیل سؤال کرد، سپس بر اساس همان انجیل، به اثبات نبوت ختمی مرتبت پرداخت.

استناد به کتب آسمانی

امام در مناظره با پیروان ادیان ابراهیمی، به جای تحمیل قرآن، به کتاب مقدس خود آنها استناد می‌کرد. این روش نشان‌دهنده احاطه کامل ایشان بر تورات و انجیل به عنوان متون وحیانی تحریف شده بود.

کاربست آرایه‌های ادبی و بلاغی

از آنجا که هدف، تأثیر بر قلب و عقل توأمان بود، امام از صناعات بدیعی و بیانی بهره می‌برد. تکرار برای تأکید، سجع و جناس برای ایجاد موسیقی کلام، تصویرسازی از مفاهیم انتزاعی و چینش منطقی کلمات، از جمله شگردهایی بود که کلام ایشان را دل‌نشین و ماندگار می‌کرد. قصیده معروف «هائیه» سروده خود ایشان، نمونه بارزی از تلفیق عمق آموزه‌های اخلاقی با زیبایی‌های ادبیات عرب است.

۲. اخلاق مناظره: آیین رفتار با مخالف

مناظرات رضوی از نظر اخلاقی نیز چنان والا است که امروز می‌تواند به عنوان منشور «کرسی‌های آزاداندیشی» در دانشگاه‌ها مطرح شود.

اصل «فهم‌شنیداری»

امام با دقت و حوصله تمام به سخنان مخالف گوش فرامی‌داد؛ حتی اگر آن سخنان از نظر ایشان باطل بود. این «تفسیر به قصد فهمیدن» پیش از هر اظهار نظری، یکی از ارکان اصلی گفت‌وگوی مؤثر است.

احترام به شخصیت طرف مقابل

در هیچ مناظره‌ای نمی‌توان یافت که امام حرمت شخصیت طرف مقابل را شکسته و از توهین یا تحقیر استفاده کرده باشد. استدلال همواره بر شخصیت‌سازی مقدم بود.

عدالت و انصاف در استدلال

امام هرگز از مغالطه یا تحریف سخن حریف برای پیروزی استفاده نمی‌کرد؛ بلکه با تمام انصاف، نقطه قوت سخن حریف را می‌پذیرفت تا اعتماد او را جلب کرده و سپس به نقد آن می‌پرداخت.

هنگامی که به مجلس مأمون در مرو می‌اندیشیم که در آن عمران صابی، جاثلیق نصرانی، رأس الجالوت یهودی و متکلمان زرتشتی گرد آمده بودند و حضرت رضا علیه السلام با زبانی واحد و روشی یکسان، حجت را بر همگان تمام می‌کرد، در می‌یابیم که این شیوه از مناظره، فارغ از محتوای دینی، یک «روش شناسی جهانی» برای گفت‌وگوی تمدن‌هاست.

امروز جهان اسلام و به ویژه ایران، بیش از هر زمان دیگر نیازمند الگویی برای حل تعارضات فکری و عبور از بن‌بست‌های نظری است. مناظره‌های امام رضا علیه السلام به ما می‌آموزد که «حقیقت» از برخورد اندیشه‌ها متولد می‌شود، مشروط بر آنکه این برخورد در چهارچوب اخلاق، احترام متقابل و پایبندی به برهان صورت پذیرد. الگوی رضوی، تقابل را به تعامل، و تعصب را به تفاهم تبدیل می‌کند و این، بزرگترین درسی است که می‌توان از کلام آن امام همام گرفت.

آنچه پاپ باید می گفت



غالب آید».

آیت الله اعرافی در این نامه نوشت: «حضرت عیسی مسیح، پیام آور صلح، رحمت و دفاع از مظلومان بود. آنچه شما امروز بر زبان می رانید، تجلی همان رسالتی است که مسیح حمل کرد».

مدیر حوزه‌های علمیه با تأکید بر این که پاپ لئون چهاردهم نشان داد که «کرسی واتیکان می تواند جایگاه فریاد عدالت باشد، نه محراب سکوت در برابر ستم»، افزود: «انتظار اکید مراکز علمی و حوزوی و

دانشگاهی و همه موحدان و مظلومان عالم از جنابعالی، استمرار و پیگیری این مواضع و دفاع از مظلومان عالم است».

ایشان در بخش دیگری از نامه خود با اشاره به چالش بزرگ عصر حاضر،

خاطر نشان ساخت: «در عصری

که بسیاری تلاش می کنند

دین را از صحنه حیات

اخلاقی بشر به حاشیه برانند و

آن را امری شخصی و بی اثر قلمداد

کنند، موضع گیری شما در دفاع از

جان انسان های بی گناه، گواهی زنده بر

آن است که ضمیر دینی هنوز می تواند

قوی ترین صدای اخلاقی در جهان باشد».

جمع بندی آنکه فریاد پاپ لئون در

محکومیت جنگ افروزی ترامپ،

قابل ستایش است. جنگ،

خواستار رئیس جمهور

آمریکا است؛ اما صلح

نیز تنها با نامه یا

سخن محقق

نمی شود و نیاز به

یک روشنگری در

جهان مسیحیت برای

حذف بی عدالتی

و ظلم و تعدی

است و در این زمینه

هم افزایی جهان

مسیحیت و جهان

اسلام ضرورت دارد.

فریاد پاپ لئون در محکومیت جنگ افروزی ترامپ، قابل ستایش است. جنگ، خواسته رئیس جمهور آمریکا است؛ اما صلح نیز تنها با نامه یا سخن محقق نمی شود و نیاز به یک روشنگری در جهان مسیحیت برای حذف بی عدالتی و ظلم و تعدی است و در این زمینه هم افزایی جهان مسیحیت و جهان اسلام ضرورت دارد.

جنگ اخیر آمریکا علیه ایران که با به شهادت رساندن ۱۶۸ دانش آموز مدرسه میناب و شهادت عالی ترین رهبر سیاسی و مذهبی جهان اسلام و ایران شروع شد، ابعاد زیادی را در بر گرفته است؛ بعد نظامی، بعد اقتصادی، بعد رسانه ای و...

یکی از ابعاد مهم این جنگ، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی آن است که این پیامد، نه فقط متوجه جامعه ایران، بلکه کل جهان است؛ مردم ایران با حضور هر شب و روز خود در خیابان، همبستگی ملی و اجتماعی بالایی جامعه ایران را نشان داده اند؛ اما این جنگ در سطح بین الملل، چنان آثار و تبعاتی را از حیث فرهنگی و اجتماعی داشته که بزرگترین

رهبر جهان مسیحیت، یعنی پاپ لئون چهاردهم نیز بدان واکنش نشان داده است. او که خود نخستین پاپ آمریکایی تاریخ کلیسای کاتولیک است، با رویکردی متفاوت، خط قرمز اخلاقی را در برابر قلدری ها و تهدیدهای جنون آمیز ترامپ علیه ایران ترسیم کرد.

پاپ، در اظهاراتی صریح، تهدید اخیر رئیس جمهور آمریکا مبنی بر «نابودی تمدن ایران» را در صورت عدم تمکین تهران در مذاکرات هسته ای و موضوع

تنگه هرمز، «کاملاً غیر قابل قبول» خواند و از تمام کاتولیک های جهان خواست تا رهبران سیاسی خود را به «تلاش برای صلح» ترغیب کنند. او در نقد ترامپ و همکاران او اذعان داشت که «جهان به دست مشتبی مستبد در حال ویرانی است؛ اما آنچه آن را پاپیر جانا نگه داشته، جمع کثیری از برادران و خواهران همبسته است».

در واقع، این موضع گیری، جلوه ای از بعد فرهنگی و اخلاقی این جنگ است و پاسخی محکم به زورگویی های فردی است که اصول اخلاقی و انسانی سیاست خارجی و میدان نظامی را به ورطه نابودی و اضمحلال کشیده است که البته پاسخ ترامپ به صحبت های پاپ، خود نشان دیگری از افت و انحطاط اخلاق حکمرانی در آمریکا است و نشان داد که شخص رئیس جمهور فعلی آمریکا، بزرگترین تهدید علیه تمدن ها، امنیت جمعی و کرامت انسانی در عصر حاضر به شمار می رود.

آنچه در روزهای اخیر میان واتیکان و کاخ سفید روی داد، فراتر از یک اختلاف سیاسی گذراست؛ این تقابل، رویارویی تاریخی «صدای وجدان» با «غریزه قدرت مطلق» است. واضح است که هر اقدام و واکنشی که مظلومیت مردم ایران و خباثت و ددمنشی دشمنان ما را نشان دهد، امری ستودنی و قابل توجه است؛ به ویژه آنکه اگر این موضع گیری، از سوی افراد و چهره های تأثیرگذار جهانی باشد.

با توجه به چنین شرایط و جایگاهی است که حتی مدیر محترم حوزه های علمیه، در نامه ای به پاپ لئون چهاردهم، از مواضع اخلاقی وی تمجید کرد و ایشان را «وفادار به رسالت راستین مسیحیت» و «فریادگر عدالت» خواند و ابراز امیدواری کرد که روزی «صدای عدالت بر هیاهوی بمب ها و اهریمنان

پای لانچر



پرسش: آیا شلیک موشک بالانچر در شرایطی که دشمن از رادار، پهپاد، هواپیمای جاسوسی و سامانه‌های رهگیری برخوردار است، نوعی خودکشی محسوب نمی‌شود؟

برای پاسخ به این پرسش، پیش از هر چیز باید میان سه مفهوم اساسی در اسلام تفکیک قائل شد: خودکشی، شهادت طلبی و تکلیف مداری.

از نگاه فقه اسلامی، خودکشی، عملی است که در آن فرد با قصد جدی و اختیار کامل، به زندگی خود پایان می‌دهد؛ بی‌آنکه هدف شرعی و عقلایی بالاتری در میان باشد. به اتفاق همه مذاهب اسلامی، خودکشی حرام و از گناهان کبیره شمرده می‌شود؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (نساء، ۲۹) و مفسرانی چون علامه طباطبایی در المیزان، این آیه را شامل هر نوع کشتن نفس می‌دانند؛ اما در سوی دیگر، «شهادت» یا «قتل فی سبیل الله» قرار دارد؛ جایی که فرد جان خود را در راه هدفی والا تر و به حکم تکلیف شرعی فدا می‌کند، بدون آنکه قصد کشتن خود را داشته باشد. تفاوت در نیت است؛ در خودکشی، قصد، «قتل نفس» و در شهادت، قصد، «اطاعت از خدا و دفاع از حق» است.

این تمایز نظری، در عمل میدانی به روشنی قابل مشاهده است. در فقه امامیه، اگر فردی در جبهه حق و تحت فرمان ولی امر عادل (یا فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت) قرار گیرد، رفتن به میدان جنگی که احتمال شهادت در آن بسیار بالاست، نه تنها جایز، بلکه در مواردی واجب عینی یا کفایی است. قاعده «اهم و مهم» می‌گوید: هرگاه حفظ جان فرد در تراحم با حفظ اصل اسلام، میان مسلمین و دفاع از مظلوم قرار گیرد، مصلحت عمومی بر جان فردی

اولویت دارد. شهید مطهری در کتاب آزادی معنوی می‌گوید: «شهادت، نه تنها خودکشی نیست؛ بلکه عالی‌ترین نوع زندگی است». افزون بر این، آیه ۱۵۴ بقره نیز مؤمنان را از گفتن «مرده» به شهیدان باز می‌دارد و تأکید می‌کند که آنان زنده‌اند، هرچند ما حس نمی‌کنیم.

برای روشن‌تر شدن ماجرا، بهتر است سراغ برجسته‌ترین نمونه تاریخی در فرهنگ اسلامی برویم؛ قیام امام حسین علیه السلام در کربلا. اگر کسی با نگاه سطحی بنگرد، ممکن است بپرسد: مگر امام حسین علیه السلام نمی‌دانست که کشته می‌شود؟ پس چرا به سوی کربلا حرکت کرد؟ آیا این خودکشی نیست؟ پاسخ قاطع این است: هرگز. امام، از شهادت خود آگاه بود؛ اما این آگاهی، هرگز او را

از انجام وظیفه، باز نداشت. خود ایشان در وصیت‌نامه‌اش به محمد حنفیه تصریح کرد: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي»؛ یعنی من برای اصلاح امت جدم خارج شدم؛ نه برای خودکشی. او می‌توانست با بیعت با یزید از مرگ نجات یابد؛ اما این کار را مصداق ذلت و خروج از اسلام می‌دانست. در واقع، امام حسین علیه السلام مصداق بارز حدیث پیامبر اکرم بود که فرمود: «هرکس از شما منگری دید، باید با دست خود آن را تغییر دهد». شهید مطهری در کتاب حماسه حسینی به صراحت می‌گوید: «اگر کسی بگوید امام حسین علیه السلام خودکشی کرد، یا جاهل است یا مغرض؛ زیرا خودکشی، عملی است

میان قیام عاشورا و ایستادن یک رزمنده پای لانچر موشک، پیوندی عمیق و ناگسستنی برقرار است؛ هر دو مصداق «تکلیف مداری در برابر خطر قطعی» هستند. اگر کسی عمل آن سرباز را خودکشی بنامد، به ناچار باید قیام کربلا را نیز خودکشی بخواند و این سخنی است که هیچ فقیه و مورخی آن را نپذیرفته است. شهادت، نه فرار از مرگ که استقبال از حیات معنادار در راه یک هدف والا است.

که در آن فرد از انجام وظیفه فرار می‌کند؛ اما امام حسین علیه السلام به استقبال وظیفه رفت».

حال اگر این منطق را به سرباز یا پاسداری گره بزنیم که پای لانچر موشک ایستاده است، رابطه روشن می‌شود. آن سرباز نیز دقیقاً در همان مسیری گام برمی‌دارد که امام حسین علیه السلام ترسیم کرد. او هم می‌داند دشمن با رادار و پهپاد، او را

می‌بیند و ممکن است هدف قرار گیرد؛ اما همان‌گونه که امام حسین علم به شهادت را نادیده نگرفت، بلکه در کنار آن به تکلیف خود عمل کرد، این سرباز نیز علم به خطر را با وظیفه دفاعی خود جمع می‌زند. قصد او کشتن خود نیست؛ قصد او دفع دشمن، پاسداری از ناموس، کشور و دین خویش است. قاعده «دفاع مشروع» در فقه و حقوق بین‌الملل

نیز مؤید همین معناست؛ دفاع مشروع از جان و مال و ناموس نه تنها جایز که گاهی واجب است و اگر کسی در این راه کشته شود، شهید محسوب می‌گردد؛ نه خودکشی‌کننده. بنابراین، میان قیام عاشورا و ایستادن یک رزمنده پای لانچر موشک، پیوندی عمیق و ناگسستنی برقرار است؛ هر دو مصداق «تکلیف مداری در برابر خطر قطعی» هستند. اگر کسی عمل آن سرباز را خودکشی بنامد، به ناچار باید قیام کربلا را نیز خودکشی بخواند و این سخنی است که هیچ فقیه و مورخی آن را نپذیرفته است. شهادت، نه فرار از مرگ که استقبال از حیات معنادار در راه یک هدف والا است.



روش «اغراق» در جنگ شناختی

روش «اغراق» در جنگ شناختی، یعنی اینکه یک واقعیت، رویداد، ویژگی یا تهدید را به طور عمدی و سازمان‌یافته، خیلی بزرگ‌تر از آنچه هست، نشان بدهند. این روش، یکی از ابزارهای مهم در عملیات روانی و جنگ شناختی است تا روی درک، احساسات و نگرش مخاطب تأثیر بگذارد. اغراق معمولاً همراه با حذف زمینه‌ها، تعمیم دادن نادرست و تکرار مداوم در رسانه‌ها انجام می‌شود تا واکنش‌های احساسی شدیدی مثل ترس، خشم، نفرت یا طمع ایجاد کند.

این روش، معمولاً از سه نوع مغالطه تغذیه می‌کند:

■ مغالطه تعمیم ناروا:

بزرگ‌نمایی یک یا چند مورد محدود به عنوان نماینده کل یک جامعه یا پدیده؛ مثلاً رفتار یک فرد یا گروه کوچک را به کل یک ملت یا مذهب نسبت دادن.

■ مغالطه دامنه لغزنده:

ادعا کردن اینکه یک اقدام کوچک حتماً به یک فاجعه بزرگ ختم می‌شود، بدون اینکه شواهد کافی داشته باشیم؛ مثلاً گفتن اینکه یک فعالیت صلح‌آمیز هسته‌ای حتماً به ساخت بمب اتمی می‌انجامد.

■ مغالطه علت جعلی:

نسبت دادن اشتباه یک رویداد به عاملی که رابطه واقعی با آن ندارد.
مثال واقعی اول:

اغراق رسانه‌های غربی درباره برنامه هسته‌ای ایران

از اوایل دهه ۲۰۰۰، شبکه‌های بزرگی مثل CNN، BBC و Fox News، برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران را مدام و اغراق‌آمیز یک «تهدید قریب‌الوقوع هسته‌ای» نشان می‌دادند؛ در حالی که گزارش‌های

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) بارها تأکید کرده بود فعالیت‌های ایران تحت نظارت است و مدرکی از انحراف به سمت ساخت تسلیحات دیده نمی‌شود. در اینجا از مغالطه دامنه لغزنده (غنی‌سازی سطح پایین را مقدمه حتمی بمب معرفی کردن) و مغالطه تعمیم ناروا (تعمیم موارد محدود کم‌شفافی به کل برنامه) استفاده شد. هدف جنگ شناختی، ترساندن افکار عمومی جهان، مشروع جلوه دادن تحریم‌های حداکثری و تهدید به حمله نظامی علیه ایران بود.

مثال واقعی دوم:

بزرگ‌نمایی داعش از قدرت و مشروعیت خود (۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷)

گروه تروریستی داعش، در اوج قدرتش، با تولید انبوه محتوای تبلیغاتی مثل مجله «دابق»، ویدیوهای حرفه‌ای و بیانیه‌های رسمی، تصویری بسیار اغراق‌آمیز و اسطوره‌ای از قدرت نظامی، مشروعیت دینی و موفقیت‌های خود نشان می‌داد و ادعا می‌کرد «خلافت اسلامی» را احیا کرده و تنها دولت مشروع در جهان اسلام است. در اینجا از مغالطه تعمیم ناروا (پیروزی‌های محدود را تسلط کامل بر منطقه نشان دادن) و مغالطه علت جعلی (شکست‌های خود

را به توطئه غرب نسبت دادن) استفاده شد. هدف، جذب نیروهای جدید از سراسر جهان، ترساندن مخالفان، و ایجاد حس شکست‌ناپذیری در میان هواداران بود.

مثال واقعی سوم:

اغراق رسانه‌های غربی در پوشش انتخابات ایران

در آستانه و حین انتخابات ریاست جمهوری ایران (به ویژه سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۹۶)، برخی رسانه‌های بزرگ غربی مثل BBC Persian و VOA با استفاده از اغراق، اختلاف‌های داخلی را بزرگ نشان می‌دادند و مشارکت عمومی را نادیده می‌گرفتند. آنها حرف‌های حاشیه‌ای و نظرات محدود را به عنوان جریان اصلی جامعه معرفی می‌کردند. در این روش از مغالطه تعمیم ناروا (تعمیم اعتراض‌های محدود در تهران به کل کشور) و مغالطه دامنه لغزنده (مشارکت پایین در یک حوزه را مساوی با بحران مشروعیت کل نظام دانستن) استفاده شد. هدف،

تضعیف مشروعیت داخلی و بین‌المللی فرآیندهای دموکراتیک در ایران و دامن زدن به یأس و بی‌عملی در میان شهروندان بود.

برای مقابله با این روش، این اقدامات پیشنهاد می‌شود:

۱. افزایش سواد رسانه‌ای: آموزش تفکر نقادانه و تشخیص مغالطات منطقی به مردم.

۲. راستی‌آزمایی: مراجعه به منابع رسمی و معتبر مثل گزارش‌های آژانس‌های بین‌المللی و مقالات علمی.

۳. توسعه روایت‌های جایگزین: ارائه روایت‌های دقیق و مستند از سوی نهادهای مسئول برای خنثی کردن اغراق‌ها.

شیخ مفید

در بازار هزار رنگ شبهات



بغداد، قرن چهارم هجری. شهری که نبض تپنده جهان اسلام بود؛ اما نه در آرامش؛ بلکه در میانه توفانی سهمگین از «جنگ روایت‌ها». تصور کنید بازاری را که در آن به جای کالا، عقیده، داد و ستد می‌شود؛ در یک سو معتزله با تازیانه عقل‌گرایی افراطی بر پیکر نصوص می‌تازند و در سوی دیگر، اهل حدیث و اخباریون، عقل را به زنجیر جمود کشیده‌اند. در این هیاهوی فرقه‌سازی و مکتب‌تراشی، تشیع در خطرناک‌ترین پیچ تاریخی خود قرار داشت؛ «دوران حیرت». درست در لحظه‌ای که با پایان غیبت صغری و انقطاع ظاهری ریسمان اتصال با امام معصوم، بیم آن می‌رفت که هویت شیعی در میان امواج سهمگین انحرافات حل شود، مردی از «عکبرا» برخاست؛ یک «راهبردشناس تمدنی».

رهبر شهید انقلاب در تحلیل عمیق خود از تطورات تاریخی تشیع، همواره بر یک اصل کلیدی انگشت می‌نهد: «تلازم میان فقه، کلام و اخلاق». شیخ مفید، تجسم عینی و نقطه‌ی کانونی این هم‌نشینی سه‌گانه است. اگر امروز مکتب تشیع در برابر توفان‌های فکری جدید، تاب‌آوری دارد، مدیون معماری خردمندانه‌ای است که خشت اول آن را شیخ مفید بنا نهاد و بعدها توسط شاگردانش، سید مرتضی و شیخ طوسی، به آسمان خراشی از استدلال بدل شد.

در سال ۱۳۷۲، به مناسبت هزاره شیخ مفید، پیامی از سوی رهبر شهید انقلاب صادر شد که به تحلیل نقش تمدنی شیخ مفید در سه ساحت می‌پرداخت.

۱. ترسیم مرزهای هویتی (تثبیت «ما»ی شیعی)

پس از غیبت کبری، خطر استحاله بسیار جدی بود. مکتب اهل بیت در معرض افزودنی‌های غیرمجاز و کاستی‌های خطرناک قرار داشت. شیخ مفید با درک اضطرار زمانه، مرزبندی مکتب را بر عهده گرفت. او با جراحی دقیق پیکره‌ی عقاید، خطوط انحرافی و مسلک‌های جعلی را از حقایق ناب جدا کرد و هویتی مستقل برای شیعه تعریف نمود.

۲. گذار از نقل صرف به استنباط فنی

پیش از او، فقه شیعه، فاصله‌ای عمیق با یک دستگاه منسجم استنباطی داشت. فقها عمدتاً راویان حدیث بودند تا استخراج‌کنندگان حکم. نبوغ شیخ مفید، ذخیره ارزشمند کلمات معصومین را در قالب اندیشه علمی ریخت و شیوه‌ای فنی برای استنباط ابداع کرد که در آن، فروع به اصول، بازگردانده می‌شدند.

۳. کیمیاگری عقل و نقل

شاهکار مفید، یافتن نقطه تعادل بود. او در برابر عقل‌گرایی مفرط معتزله (و پیروان شیعی‌شان چون بنی‌نوبخت) و نص‌گرایی صرف برخی‌ها، راه سومی را گشود. او اثبات کرد که عقل در ساحت‌هایی چون صفات خبریه (مانند سمع و بصر الهی) به تنهایی ناتوان است و اگر بدون چراغ وحی وارد شود، گمراه خواهد شد. هنر او این بود که عقل را تحقیر نکرد، بلکه «حدود» آن را مشخص نمود؛ آنجا که حریم خاص وحی است، زانوی ادب می‌زند.

که پای استدلال عقلی باز است (اثبات صانع و نبوت)، میدان داری می‌کند و آنجا که حریم خاص وحی است، زانوی ادب می‌زند.

شیخ مفید را باید «نخستین نظریه‌پرداز ولی فقیه در عصر غیبت» دانست. با اینکه او بهترین راه برای تحقق دین را، حکومت معصوم می‌داند، اما شاه‌بیت اندیشه او اینجاست: در غیبت خورشید، تکلیف زمین چیست؟ اینجاست که تمایز بنیادین او با سکولاریسم و کسانی که مشروعیت را صرفاً زمینی می‌دانند، آشکار می‌شود. او تصریح می‌کند که اجرای حدود و احکام انتظامی در عصر غیبت تعطیل بردار نیست و این وظیفه نیازمند صاحب ولایت شرعی است؛ وظیفه‌ای که به فقیه واجد شرایط سپرده می‌شود.

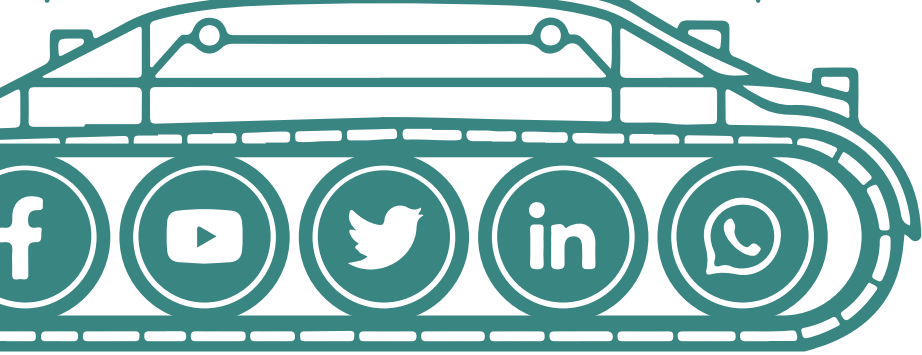
مستشرق‌ی چون «تمیمه بیگم دائو» در کتاب خود اعتراف می‌کند که مفید، در روند مشروعیت‌بخشی نقش اجتماعی علما، سهیم بود؛ روندی که

در زمان ما به آموزه آیت‌الله خمینی منتهی شد. بنابراین، کسانی که امروز ولایت فقیه را پدیده‌ای جدید می‌خوانند یاد ما از اسلام حداقتی می‌زنند، در واقع، با لقب‌های اندیشه قدما، شیعه بیگانه‌اند. خط اتصال فقاقت حکومتی، از مفید آغاز شد؛ توسط ابن‌ادریس و صاحب‌جواهر، امتداد یافت و در انقلاب اسلامی به ثمر نشست.

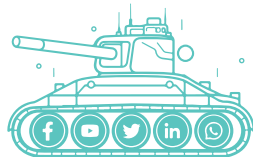
رمز بزرگی شیخ مفید، در هوش سرشار یا حافظه قوی او خلاصه نمی‌شود؛ رمز آن در یک فضیلت اخلاقی بزرگ نهفته است: «ترجیح تکلیف بر میل». شیخ مفید هرگز خود را در حصار علائق شخصی محبوس نکرد. او نگاه نمی‌کرد که دلش چه می‌خواهد یا چه موضوعی برای تحقیق راحت‌تر و جذاب‌تر است؛ او نبض جامعه را می‌گرفت و درد را تشخیص می‌داد.

وقتی شبهات کلامی بیداد می‌کرد، او متکلم بود. وقتی بازار جعل حدیث داغ بود، او محدثی نقاد بود. وقتی جامعه نیاز به فقه داشت، او فقیهی نظام‌ساز بود. عظمت مفید در این بود که خود را خرج نیازهای واقعی مکتب کرد، نه خرج شهرت خود. این تکلیف‌گرایی هوشمندانه، میراث اصلی او برای نسل جوان امروز است.

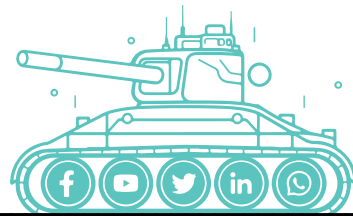
برای طلاب و دانشجویانی که می‌خواهند در عصر جنگ ترکیبی و هجوم شبهات مدرن، نقشی «مفید» ایفا کنند، راه، همان است که ایشان رفت: شناخت دقیق زمانه، مسلح شدن به منطق و عقلانیت و ایستادن در میدان تکلیف، بی‌هراس از ملامت‌ها.



ازاشغ



تاتسلطشناختی



مروری بر روش های استعمار، از گذشته تا کنون

استعمار به عنوان پدیده ای تاریخی، همواره در پی سلطه و بهره کشی از جوامع دیگر بوده است. با این حال، شکل و ابزارهای آن در طول زمان، دست خوش تغییرات بنیادینی شده است. تحلیل این تطور را می توان در سه مرحله استعمار کهن، نوین و فرانونین (یا شناختی) بررسی کرد که هر یک، شیوه های خاصی از سلطه را به کار گرفته اند.

مرحله اول: استعمار کهن (سلطه نظامی و اشغال مستقیم)

این مرحله که تا اواسط قرن بیستم رواج داشت، مبتنی بر قدرت سخت و اشغال سرزمین ها بود. در این الگو، قدرت های استعماری با استفاده از برتری نظامی، کشوری را تصرف کرده، حاکمیت آن را سلب و منابع آن را به غارت می بردند. نمونه بارز آن، اشغال الجزایر توسط فرانسه از سال ۱۸۳۰ تا ۱۹۶۲ است. فرانسه با خشونت تمام، الجزایر را به بخشی از خاک خود تبدیل کرد، زبان و فرهنگ خود را تحمیل نمود و میلیون ها الجزایری را قتل عام یا آواره کرد. این نوع استعمار، چهره ای آشکار و خشن داشت و مقاومت در برابر آن نیز اغلب ماهیت نظامی می یافت.

مرحله دوم: استعمار نوین (سلطه سیاسی و اقتصادی غیرمستقیم)

پس از جنگ جهانی دوم و موج استقلال خواهی، استعمار کهن به تدریج افول کرد؛ اما سلطه گری به شکل جدیدی تحت عنوان «استعمار نوین» ادامه یافت. در این الگو که توسط نظریه پردازانی چون «کوامه نکرومه» (۱۹۶۵) تبیین شده، قدرت های استعماری به جای اشغال نظامی، با اعمال نفوذ بر حاکمان و نخبگان سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورها، آنها را به ابزاری برای پیشبرد اهداف خود تبدیل می کنند. در این شیوه، حاکمان وابسته،

منابع ملی را با قیمت ناچیز به شرکت های خارجی می فروشند و در ازای حفظ قدرت، سیاست های مورد نظر استعمارگر را اجرامی کنند. مثال عینی آن، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران است که با طراحی بریتانیا و آمریکا، دولت ملی دکتر مصدق سرنگون و محمدرضا پهلوی به عنوان حاکمی وابسته، بر سر کار آمد. این کودتا زمینه ساز غارت نفت ایران توسط شرکت های غربی و اجرای سیاست های ضد ملی برای دهه ها شد.

مرحله سوم: استعمار فرانونین (سلطه شناختی و فرهنگی)

جدیدترین و پیچیده ترین شکل استعمار که با عنوان «استعمار فرانونین» یا «جنگ شناختی» شناخته می شود، هدف خود را تسلط بر ذهن ها، قلب ها و هویت جوامع قرار داده است. در این مرحله، استعمارگر به دنبال تغییر در باورها، ارزش ها،

جدیدترین و پیچیده ترین شکل استعمار که با عنوان «استعمار فرانونین» یا «جنگ شناختی» شناخته می شود، هدف خود را تسلط بر ذهن ها، قلب ها و هویت جوامع قرار داده است. در این مرحله، استعمارگر به دنبال تغییر در باورها، ارزش ها، هنجارها و احساسات یک ملت است تا آنها را از درون تسخیر کند. ابزار اصلی این نوع سلطه، رسانه های جمعی، شبکه های اجتماعی، صنعت سرگرمی و آموزش است که از طریق آنها مفاهیمی مانند «استحاله فرهنگی» و «اندلسی سازی» پیاده می شود.

هنجارها و احساسات یک ملت است تا آنها را از درون تسخیر کند. ابزار اصلی این نوع سلطه، رسانه های جمعی، شبکه های اجتماعی، صنعت سرگرمی و آموزش است که از طریق آنها مفاهیمی مانند «استحاله فرهنگی» و «اندلسی سازی» پیاده می شود.

استحاله فرهنگی، فرآیندی است که طی آن، هویت فرهنگی یک جامعه به تدریج تضعیف و جایگزین ارزش های بیگانه می شود. برای مثال، ترویج سبک زندگی غربی، فردگرایی افراطی و مصرف گرایی در جوامع اسلامی، از طریق شبکه های ماهواره ای و

پلتفرم های اینترنتی، نمونه ای از این استحاله است. سیاست اندلسی سازی نیز اشاره به سرنوشت تمدن اسلامی، به تدریج با تضعیف هویت دینی، ایجاد اختلاف میان مسلمانان و نفوذ فرهنگی، به دست مسیحیان سقوط کرد. امروزه این سیاست برای جوامع اسلامی از جمله ایران به کار گرفته می شود تا با ایجاد شکاف های قومی، مذهبی و سیاسی، و تضعیف ارزش های دینی مانند امید، حیا و تدین، مقاومت درونی جامعه را در برابر سلطه گری از بین ببرند.

در واقع، استعمار فرانونین با استفاده از «جنگ نرم» و «جنگ ترکیبی»، به دنبال تغییر درک مردم از واقعیت است. آنها با بمباران اطلاعاتی، شایعه پراکنی و تحریف تاریخ، «امید» به آینده را به ناامیدی، «حیا» را به بی بندوباری و «تدین» را به خرافه زدگی تبدیل می کنند. بدین ترتیب، جامعه نه تنها در برابر استعمار مقاومت نمی کند، بلکه خود به عاملی برای پیشبرد اهداف استعمارگر تبدیل می شود.

در نتیجه، استعمار از شکل خشن و آشکار نظامی به سمت اشکال پنهان و نرم تر حرکت کرده است. امروزه مهم ترین جبهه نبرد، میدان شناخت و فرهنگ است. شناخت این سه مرحله و ابزارهای آنها، اولین گام برای مصونیت در برابر استعمار فرانونین و احیای هویت و استقلال فرهنگی جوامع است.





از طیس ۱۳۵۹ تا اصفهان ۱۴۰۵

در طیس و اصفهان، آمریکا به خیال خود از اصل غافلگیری و عملیات فریب استفاده کرد؛ در طیس با انتخاب منطقه‌ای دورافتاده از پایتخت و تاریکی شب و در اصفهان با پوشش عملیات نجات خلبان و انتخاب بیابانی در نیمه شب؛ اما به حکم «وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرًا لِلَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» آنچه رخ داد، نه غافلگیری ایران، بلکه غافلگیری خود آمریکایی‌ها بود. آمریکایی که سرمست از عملیات ربایش مادورو، رئیس‌جمهور ونزوئلا، به خود اجازه می‌داد تصویری هالیوودی از قدرت فراسینمایی خود به نمایش بگذارد، با توهم دستیابی به اهدافش ظرف سه روز، وارد جنگ با ایران شد؛ اما به سد آهنین ملت مقاوم و نیروهای مسلح مقتدر برخورد کرد و آن‌گاه خیال کرد با طراحی یک عملیات ویژه و خارج کردن اورانیوم غنی شده ایران، می‌تواند یک پیروزی بزرگ اعلام کرده و آبرومندانه از جنگ خارج شود؛ اما خداوند اراده فرمود که به دست همین ملت مبعوث شده و پای کار اسلام ناب، هیمنه و اعتبار آمریکا در هم شکسته شود و بی‌آبرو گردد. درست چنان که به تعبیر رهبر شهیدمان: «آمریکایی‌ها آمدند و خودشان رانجس کردند، برگشتند رفتند».

آری، خدای اصفهان ۱۴۰۵ همان خدای طیس ۱۳۵۹ است؛ در آنجا شن‌ها مأمور خدا بودند و اینجا دست قدرت او از آستین مردانی بیرون آمد که برای غیرت دینی و ملی قیام کرده بودند. تکرار این شکست در دو مقطع تاریخی، یک حقیقت را برای همیشه ثبت می‌کند: تا وقتی ملتی پای حق بایستد، هیچ هیمنه نظامی در برابر اراده او تاب مقاومت ندارد.

دست خود بمباران کند. کشوری که آمده بود با تمام تجهیزاتش در برابر اراده یک ملت بایستد، با ذلت و آوار شد خودش آتش به دارایی نظامی اش بزند. در هر دو ماجرا، دست قدرت خداوند و وعده الهی نصرت برای یاری دینش آشکار شد؛ در طیس به تعبیر عرفانی حضرت امام، شن‌ها مأمور خدا بودند و در اصفهان، دست قدرت خدا

از آستین نیروهای نظامی و انتظامی و ملتی که برای اسلام ناب مبعوث شده بود، بیرون آمد. این فروپاشی هیمنه، نه تنها اعتبار آمریکا را در همان لحظه ریخت، بلکه از نقشه‌ها و توطئه‌های بعدی آن نیز جلوگیری کرد. پس از طیس بود که سناریوی دخالت مستقیم نظامی آمریکا کنار گذاشته شد و پس از شکست مفتضحانه اصفهان نیز، مانور آمریکا بر روی عملیات زمینی برای همیشه از دستور کار خارج

گردید و این کشور ناچار شد آتش بس را بر مبنای شرایطی که ایران تعیین کرده بود بپذیرد؛ چیزی که خود نشانه آشکار شکست بود. از همین جهت بود که اوون جونز، روزنامه‌نگار معروف انگلیسی، نوشت: «طرح ده ماده‌ای ایران که ترامپ آن را به عنوان مبنایی عملی برای مذاکره پذیرفته است، ذره‌ای شک نکند این بزرگترین شکست استراتژیک آمریکا از زمان ظهورش به عنوان یک ابرقدرت است».

مسیر تاریخ برای آمریکا جز تکرار یک شکست عبرت آموز و فضاحت بار نبوده است. عملیاتی که این بار در منطقه نصرت‌آباد اصفهان و در پوشش «نجات خلبان» طراحی شده بود، چنان صحنه‌های فرار سراسیمه و تجهیزات برجای مانده از خود به جای گذاشت که بی‌اختیار، خاطره طیس ۱۳۵۹ را در اذهان عمومی

زنده کرد. در هر دو ماجرا، آمریکا نقشه کشیده بود تا قدرت بی‌چون و چرای نظامی خود را به رخ جهانیان بکشد و این پیام را بدهد که اراده این کشور به هر هدفی که بخواهد دست می‌یابد؛ غافل از اینکه دست خدا بالاتر از همه دست‌هاست و اراده او، هر نمایش قدرتی را به صحنه‌ای برای رسوایی بدل می‌کند.

فضاحت عملیات اصفهان به حدی بود که هدف اصلی - یعنی نفوذ به سایت

عملیاتی که این بار در منطقه نصرت‌آباد اصفهان و در پوشش «نجات خلبان» طراحی شده بود، چنان صحنه‌های فرار سراسیمه و تجهیزات برجای مانده از خود به جای گذاشت که بی‌اختیار، خاطره طیس ۱۳۵۹ را در اذهان عمومی زنده کرد. در هر دو ماجرا، آمریکا نقشه کشیده بود تا قدرت بی‌چون و چرای نظامی خود را به رخ جهانیان بکشد؛ غافل از اینکه دست خدا بالاتر از همه دست‌هاست و اراده او، هر نمایش قدرتی را به صحنه‌ای برای رسوایی بدل می‌کند.

هسته‌ای و خارج کردن اورانیوم - با پوشش دروغین «نجات خلبان» پنهان نگاه داشته شد؛ اما هیمنه ادعایی قوی‌ترین ارتش دنیا باز هم در برابر اراده الهی و مقاومت یک ملت، درهم شکست. این بار فرار آن چنان سراسیمه بود که حتی مدارک و اسناد شخصی در صحنه بر جای ماند و آمریکا ناچار شد برای پاک کردن صحنه شکست خود، هواپیمای گول‌پیکر و بالگردها و تجهیزات گران‌قیمت نظامی اش را با

شبهات

ماهانماه بویش مطالعاتی دانش جوان و طلاب جوان / صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمی)

شماره مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۹۲۲۲۱

مدیر مسئول: محمد باقر پورامینی / سردبیر: حمید کریمی

مدیر اجرایی: نیما خوارزمی / همکاران این شماره: سجاد انجم شعاع، نصرالله درویشی، روح‌الله رضوی، حمید کریمی، علی مجتبی زاده / چاپ: نینوا قم

کانال اینستاگرام: @shobahat_mag

سایت: www.Shobhe.pasokh.org

pasokh.org | spasokh.com | wikipasokh.com | pasokh.tv | shobhepajouhi.ir

